

هم می کند که توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۲

بدون تدبیر مدبری و به غیر تقدیر مقدری به عمل آمده باشد؟ پس چگونه تجویز می توان کرد که عالم با این وسعت که در هر امری از آن انواع مصلحت جاری شده بی مدبری حکیم و صانعی علیم به وجود آید.

ای مفضل! عبرت بگیر به چیزی چند که آفریده شده اند برای حوائج آدمی و آنچه در آنها به ظهور آمده از تدابیر کثیره حسنه چنانچه آفریده است حبوب را که طعام او باشد و او را مکلف گردانیده که آسیا کند و خمیر نماید و نان به عمل آورد، و کرک را برای پوشش او آفریده و او را مکلف گردانیده که ندافی کند و بریسد و بیافد، و درخت را برای او خلق کرده و او را تکلیف نموده که غرس نماید و آب بدهد و قیام به تربیت او نماید. و عقاقیر را برای دوی او آفریده و او را تکلیف نموده که در محالش پیدا کند و با دیگری مخلوط سازد و دواها را برای امراض ترتیب دهد. و هم چنین سایر اشیاء بر این مثال است.

[اصلاح احوال در گرو کار و تلاش]

پس نظر نما در تدبیر علیم خبیر که آنچه در تحت قدرت آدمی نیست خود متکفل گردیده و در هر چیزی برای انسان کاری و عملی و حرکتی که در تحت قدرت او داخل است گذاشته برای آن که صلاح او در این است زیرا که اگر جمیع امور او را کفایت می کردند که او را در

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۳

اشیاء محل و شغلی و عملی نبود هر آینه بر وی زمین قرار نمی گرفت از وفور شر

و بطر و طغیان و به این سبب مرتکب می شد امری چند را که موجب طلب نفس او باشد.

و ایضاً اگر جمیع ما یحتاج انسان را کفایت می کردند، هر آینه گوارا نبود ایشان را زندگانی، و لذت از تعیش نمی یافتند نمی بینی که اگر کسی مهمان شود نزد گروهی که متکفّل جمیع امور او شوند از خوردنی و آشامیدنی و خدمات هر آینه از فراغت دلتنگ شود و نفس او با او منازعه کند که به امری مشغول گردد، پس چگونه باشد حال او اگر در تمام عمر کفایت جمیع امور او کنند که به هیچ امری و عملی محتاج نباشد، پس از تدبیر صواب در این اشیاء که برای آدمی آفریده شده آن بود که در آنها برای او شغلی و عملی بماند تا آن که بطالت او را دلتنگ نگرداند و اشتغال او را مانع گردد از آن که متوجه تحصیل اموری چند شود که شدنی نیستند و اگر بشود خیر آن در آن نباشد.

[اهمیت آب و نان و فراوانی آب]

و بدان ای مفضل! که سر معاش آدمی و زندگانی نان و آب است، پس نظر کن که چگونه تدبیر کرده است امر را در این دو چیز زیرا که چون آدمی را احتیاج به آب شدیدتر است از احتیاج به نان بنا بر آن که صبر او بر گرسنگی زیاده است از صبر بر تشنگی، و احتیاجش به آب بیشتر است از احتیاج به نان زیرا که محتاج است به آب از برای توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۴

خوردن و وضو ساختن و غسل کردن و شستن جامه ها و آب دادن چهار پایان و زراعتها، لذا آب را

فراوان گردانیده که نباید خرید تا آن که آدمی را در تحصیل آن کلفتی و مشقتی نبوده باشد، و نان را چنان مقزّر فرموده که به چاره و حرکت تحصیل آن باید کرد تا آدمی را آن شغل از طغیان و ارتکاب به امور باطله باز دارد، نمی بینی که کودکی را که هنوز به حد فهم و ادراک و تعلّم نرسیده به معلّم می دهند که از بازی و ارتکاب اموری چند که موجب فساد خود و اهل او می شود باز دارد؟

و هم چنین آدمی که اگر از شغل خالی باشد هر آینه از اندازه خود بیرون رود و مرتکب امری چند گردد که ضررش بر نفس او و دیگران عظیم باشد.

عبرت بگیر برای این از حال کسی که در رفاهیت و کفایت و نعمت و فراغ بال و حسن حال نشو و نما کرده باشد چگونه است حال او در طغیان و فساد؟ عبرت بگیر که چرا شبیه نیست احدی از مردم به دیگری چنانچه وحشیان و مرغان و غیر اینها به یک دیگر شبیه اند چنانچه - گله از آهو و اسفر و دراکه همه به یک دیگر شبیه اند چنانچه فرق میان هر یک از ایشان و دیگری نمی توان گذاشت و بنی آدم را نمی بینی که صورت ها و خلقت های ایشان مختلف است که دو تایی ایشان بر یک صفت نیستند، و علّت و حکمتش آن است که مردم محتاجند که یک دیگر را به حالها و صفت ها بشناسند برای معاملاتی که در میان ایشان جاری می شود و در میان بهایم و مرغان اینها نمی باشد که یک دیگر را بشناسند، نمی بینی که مشابّهت طیور و

توحید مفضل - ترجمه علامه

وحوش به یک دیگر هیچ ضرر به احوال ایشان نمی رساند و اگر دو توأم از بنی آدم به یک دیگر شبیه باشند بر مردم کار در معامله ایشان بسیار دشوار می شود به مرتبه که آنچه را که به یکی از ایشان باید داد به دیگری می دهند و یکی را که باید به گناهی مؤاخذه کنند دیگری را به عوض او مؤاخذه نمایند. و گاه است که مثل این اشتباه در مشابهت رخوت و البسه شخصی با دیگری به هم می رسد. «۱»

پس کی لطف کرده است به بندگانش به این دقایق حکمتها که به هیچ خاطری خطور نکرده و همگی موافق مصلحت است مگر خداوندی که رحمتش همه چیز را فرا گرفته. اگر بینی صورت انسانی را که بر دیواری کشیده اند و کسی گوید به تو این، بی مصوری و نقاشی خود به هم رسیده البته قبول نخواهی نمود، پس چگونه انکار می کنی این را در صورت جمادی که بر دیوار نقش کرده اند و انکار نمی کنی در آدمی زنده سخنگو.

[فایده آلام و بیماری ها]

تفکر کن که چرا بدنهای حیوانات با وجود غذا خوردن دائمی همیشه نمو نمی کند، بلکه به حدی از بزرگی که رسیدند به همان حد

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۶

می مانند و بزرگ تر نمی شوند برای آن که مصلحت در هر یک از اصناف حیوان و انواع ایشان است که به حدی از بلندی و ضخامت بوده باشد تا به یک دیگر مشتبه نشوند و آن مصالحی که از برای ایشان آفریده شده از ایشان فوت نشود. اگر پیوسته در نمو بودند آن مصالح فوت می شد لهذا به آن حد که رسیدند با وجود خوردن غذا نمو نمی کنند

چرا بدن آدمی به خصوص از میان سایر حیوانات مانده می شود از حرکتها و راه رفتن و دشوار است بر او صنعت های لطیف مگر برای آن که مئونه عظیم باشد در آنچه مردم به آن محتاجند برای پوشیدن و رخت خواب و کفن کردن و اشباه اینها قوتی به هم رسد و احوال منتظم گردد.

[راز ابتلای انسان به آلام]

و اگر آدمی را هرگز المی و دردی نمی رسید به چه چیز ترک می کرد فواحش و گناهان را؟ و به چه چیز تواضع می کرد برای خدا و تضرع می کرد نزد او؟ و به چه چیز مهربانی می کرد به مردم و بذل و صدقات به مساکین می نمود؟ نمی بینی کسی را که دردی عارض شد خضوع و شکستی می کند و رغبت می نماید به درگاه خدا و طلب عافیت می کند از شافی مرض، و دست می گشاید به دادن تصدقها. و اگر آدمی از زدن متألم نمی شد به چه عقاب می کردند پادشاهان دزدان را و راه زنان را و به چه چیز ذلیل و فرمان بردار می کردند عاصیان و

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۷

متمردان را؟ و به چه چیز کودکان علوم و صنعتها می آموختند، و به چه چیز ممالیک برای آقایان خود ذلیل می شدند و گردن به اطاعت ایشان می نهادند.

آیا اینها حجت نیست برای ابن ابی العوجاء و امثال او از ملاحظه و مانی نقاش و اتباع او از گبران که انکار می کنند حکمت آلام و دردها را در عالم؟ اگر متولد نمی شد از انسان و سایر حیوانات، مگر نریا ماده، هر آینه منقطع می شد نسل انسان و بر می افتادند حیوانات، لهذا علیم حکیم مقرر گردانیده که از هر نوعی از حیوانات نر و

ماده هر دو به وجود آیند، چرا در هنگامی که مرد و زن به حد بلوغ رسیدند موی درشت بر زهار ایشان می روید. و بر روی مرد ریش می روید و بر روی زن نمی روید؟

برای آن که حق تعالی مرد را قیّم و کار فرمای زن گردانیده و زن را جفت او گردانیده و برای او آفریده، پس به این سبب مردم را ریش داده که موجب عزت و جلالت و مهابت او گردد و به زن نداده تا از نازکی رو و حسن و جمال که مناسب حال اوست و برای التذاذ همخوابگی مرد ادخل است برای او باقی ماند.

پس نمی بینی که حکیم علیم در هر امری آنچه به عمل آورده همه موافق حکمت است و راه خطا در آن نیست.

مفضّل گفت: چون سخن بدینجا رسید وقت زوال شد و مولای من به نماز برخاست و فرمود: برو فردا بامداد به نزد من بیا، پس من توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۱۸

شاد و خوشحال برگشتم به آنچه از معرفت مرا حاصل شد و خدا را حمد کردم بر آنچه مولای من به من تعلیم و تفضّل نمود و شب را به سر آوردم شاد و با نعمت به آنچه مولای من به من تعلیم کرده بود.

مجلس دوم: [در شگفتی های خلقت حیوانات

اشاره

مفضّل گفت که: چون روز دوم شد بامداد به خدمت مولای خود شتافتم و بعد از استیذان، رخصت یافتم و رخصت جلوس فرمود، نشستم.

پس گفت: حمد می کنم خداوندی را که مدبّر افلاک است، و بعد از هر قرنی، قرنی می آورد و بعد از هر زمانی زمانی انشاء می نماید تا جزا دهد بدکاران را به مثل آنچه کرده اند و نیکوکاران

را به اضعاف آنچه به عمل آورده اند، برای عدالت او، مقدّس است نامهای او، و بزرگ است نعمتهای او، و هیچ گونه ستم نمی کند مردم را و لیکن مردم بر خود ستم می کنند چنانچه خود فرموده: «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ. وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۱).

یعنی: هر که بکند به قدر سنگینی ذره کار خیری می بیند او را، و هر که کند به قدر سنگینی ذره کار بدی می بیند آن را. با آیات بسیار که در

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۰

این باب خداوند علیم در کتاب حکیم فرستاده، لهذا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که: همین اعمال شماست که در قیامت بر می گردد به سوی شما.

بعد از این سخنان ساعتی سر به زیر افکند پس فرمود:

ای مفضل! این خلق همه حیرانند و کورانند و مستانند و در طغیان خود تردّد می کنند. و به طواغیت و شیاطین خود اقتدا می نمایند، بینایان اند در ظاهر، و کورانند در باطن که هیچ نمی بینند، سخن گویانند و لیکن در حق گفتن لالند که هیچ نمی فهمند. و شنوایانند اما در شنیدن حق کرانند که هیچ نمی شنوند، راضی شده اند به دنیای دون و گمان می کنند که هدایت یافتگان اند میل کرده اند از راه اصحاب زیرکی و کیاست و چریده اند در مراعی ارباب رجاست و نجاست، گویا ایشان از ناگاه رسیدن مرگ ایمنانند و از جزا و پاداش عمل بر کرانند، وای بر ایشان! چه بسیار خواهد بود شقاوت و محنت ایشان! و بسی دور و دراز خواهد بود عنا و مشقّت و محنت ایشان! و چه بسیار خواهد بود بلا و مصیبت ایشان در

روزی که فایده نبخشد یاری به یاری و یاری کرده نشود مگر کسی که خدا رحم کند او را.

مفضل گفت: چون این مواعظ شافیه را از مولای خود استماع نمودم بگریستم. فرمود که: گریه مکن! که چون حق را قبول کردی خلاص شدی و چون پیشوایان خود را شناختی نجات یافتی. پس فرمود که: ابتدا می کنم برای تو به ذکر حیوان تا واضح گردد برای تو از

توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۱

غرایب حکمت های خلقت حیوان مثل آنچه دانستی از عجایب صنعت های غیر آن.

[کیفیت بنای بدن حیوانات]

فکر کن: در بنای بدنهای حیوان که خالق انس و جان چگونه ترتیب داده است که نه بسیار صلب است مانند سنگ. اگر چنین می بود خم نمی شد و اعمال از او متمشی نمی شد، و بسیار نرم نیست زیرا که اگر چنین می بود بر پا نمی توانست ایستاد، و محلّ امور شاقّه نمی توانست شد، پس ظاهر بدن را گوشت نرم قرار داده است و در میانش استخوانهای صلب تعبیه کرده که آن را نگاه دارد و استخوانها را به عصبها و پیه ها و رگها بر یک دیگر بسته و محکم گردانیده که از یک دیگر نپاشد و بر روی همه پوستی کشیده که محافظت همه نماید.

و شبیه است به این خلقت صورتها که می سازند از چوبها و می پیچند به جامه ها و به یک دیگر می بندند چوبها را، ریسمانها و به روی آنها صمغی طلا می کنند، پس آن چوبها به مثابه استخوانهاست و جام ها به منزله گوشت، و ریسمانها به منزله اعصاب و عروق و صمغی که طلا می کنند به منزله پوست. اگر جایز باشد که حیوان زنده حرکت کننده خود به هم رسیده باشد بی صناعی،

جایز خواهد بود که آن مثال بی جان بی صناعی به عمل آمده باشد، و هر گاه عقل در صورت بی جان تجویز نماید که بی صناعی به وجود آید به طریق اولی در حیوان صاحب احساس و ادراک تجویز نخواهد نمود. پس توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۲

بعد از این، تفکر نما در بدن چهار پایان که مانند بدن انسان از گوشت و پوست و استخوان آفریده شده و شنوائی و بینائی به او داده که آدمی در حاجت خود او را به کار تواند فرمود زیرا که اگر کر و کور می بود آدمی از آن منتفع نمی شد و به هیچ کار او نمی آمد و ذهن و عقلی که به انسان عطا فرموده به آن نداده تا ذلیل انسان و فرمان بردار او گردد و در هنگامی که خواهد بارهای گران بر او بار کند و او را به امور شاقّه باز دارد امتناع ننماید.

اگر کسی گوید که، آدمی را غلامان هستند که با وجود عقل و شعور فرمان او می برند و امور شاقّه را به امر او متحمل می شوند، جواب گویم که: این صنف از مردم بسیار کمند. و اکثر مردم متحمل نمی شوند امری چند را که چهارپایان رو بر نمی تابند از بار کشیدن و آسیا گردانیدن و اشباه آنها و قیام به این امور نمی توانند نمود.

و ایضاً اگر آدمیان متحمل اموری شوند که چهار پایان متحمل آنها هستند، هر آینه از سایر کارهای خود باز مانند زیرا که به جای هر شتری و استری جماعت بسیار از آدمیان می باید که کار آن را متحمل شوند. پس همه مردم باید متوجه اعمال چهار پایان گردند و از

صنعتها و اعمال خود باز مانند و تعبهای عظیم که بر ایشان وارد شود و تنگدستی و اضطراری که در معاش ایشان روی دهد.

فکر کن ای مفضل! در این سه صنف از حیوان یعنی انسان و چهار پایان و مرغان هر یک را آنچه مناسب حکمت وجود او است به او عطا کرده، پس آدمیان را مقدر ساخته که صاحب عقل و زیرکی توحید مفضل-ترجمه علامه مجلسی، ص: ۱۲۳

باشند و متوجه صنعتهایی شوند مانند بنائی و زرگری و نجاری و غیر اینها، لهذا خلق کرده است از برای ایشان دست های بزرگ با انگشتان غلیظ قوی که تواند چیزها را به دست گرفتن و این صنعت ها را به عمل آوردن.

و حیوانات گوشت خوار را مقدر گردانیده که معاش ایشان از شکار باشد، برای ایشان دست ها آفریده در نهایت استحکام با ناخن ها و چنگال ها که برای گرفتن شکار مناسب است و برای صنعت های بشر به کار نمی آید.

و حیواناتی که علف خورند چون نه برای صنعت آفریده شده اند و نه برای شکار کردن برای ایشان سم ها آفریده که در چراگاه ها که چرند ناهمواری زمین به ایشان ضرر نرساند و از برای چهارپایان سم ها آفریده گودی دارند مانند گودی کف پای آدمی که بر زمین منطبق می شود تا برای سواری و بار کردن مهیا باشند.

تأمل کن تدبیر حکیم قدیر را در خلقت حیوانات درنده و شکارکننده که چگونه آفریده است از برای ایشان نیشهای تند و برنده و چنگالهای محکم سخت و دهانهای گشاده، تا مناسب آن حالتی باشد که برای آن خلق شده اند و ایشان را اعانت کرده است به اسلحه و ادواتی چند که برای شکار شایسته